


به یاد شادروان استاد سعید نفیسی  
استاد تاریخ تصوف دانشگاه تهران



## سَمَاعٌ دَرِ تَصَوُّفٍ

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی  
دکتر اسماعیل حاکمی

پرتال جامع علوم انسانی

خاتقاه و مجالس سماع<sup>۱</sup>

(تعالیم صوفیه - فواید سماع - سماع از لحاظ روانشناسی)

الف : تعالیم صوفیه

تربیت صوفیه (که در اینجا مراد به آن دسته خاصی است که در خانقاهها  
در خدمت شیوخ مهم تصوف بسر می بردند) تربیتی عملی و درست نقطه مقابل تربیت

---

۱ - این فصل به سه بخش ( الف . ب . ج ) تقسیم می شود و هدف غائی  
صوفیه از تشکیل مجالس سماع از جنبه های مختلف مورد مطالعه قرار می گیرد .

نظری و علمی بود که در مدارس بدان توجه داشتند . در اینجا خانقاه <sup>۱</sup> کاملاً حکم مدرسه طالبان علم و شیخ حکم مدرس داشت و مواد تربیتی آن بجای کتب یا علوم معینی مراحل مخصوص از سلوک و اعمال معینی برای تزکیه نفس بود که هر یک در تحت شرایط معین تربیتی در تحت نظر شیخ خانقاه انجام می پذیرفت و اجازه اجتهاد در اینجا خرجه است که با تشریفات معین از طرف شیخ داده می شد . طریق تربیت متصوفه با تعالیم علمی که در مدارس وجود داشت منایر بود و اصلاً علما و فلاسفه با صوفیه چندان صفایی نداشتند بخصوص که در امور مذهبی آراء مختلف داشتند <sup>۲</sup> .

دبستانهای علمی طریق کمال را بحث و استدلال می دانست و کتاب و مطالعه و مباحثه و جدال مؤثر بود و عمل مفقود . اما طریق عرفانی بالعکس تنها کتاب و بحث و مطالعه را هادی طریق نمی دانست و برای رسیدن بکمال خصوصاً بر ریاضت و طی مراحل سلوک اهمیت فراوان می نهاد و بدین ترتیب تربیت متصوفه عملی بود و از نظر دوری می جست . اما با این همه علوم ظاهری مدرسی در تصوف بی قدر و ارزش نبود . چه صوفی کامل آن کسی بود که پیش از دخول بحلقه سالکان طریقت بعلوم ظاهری زمان خصوصاً بر علوم مذهبی تسلط یافته باشد و اتفاقاً بسیاری از عرفا پیش از ورود بمراحل تصوف بر بسیاری از علوم دست داشتند و مردمی دانشمند بودند مانند : مولوی بلخی ، ابوسعید ابوالخیر ، شیخ صفی الدین ، شیخ نجم الدین کبری ، شیخ مجدالدین بغدادی و محی الدین عربی و امثال اینان اما علمی را که با پندارهای مابنی و منی ها مقارن بود باعث گمراهی می پنداشتند و می گفتند که علم ظاهر را باید بعرفان جلاداد و آنرا بطریقی در آورد که رساننده شخص بسرمنزل حقیقت شود .

۱ - در بادی امر که تصوف را وسعتی و متصوفه را فزونی نبود شاید خانقاهای نیز وجود نداشت ولی از وقتی که عدد آنان زیادت گرفت و بر گرد هر مرادی و پیری مریدی چند جمع شدند و باستفاضه از فیضان انوار حقایق او پرداختند ناچار محلی برای این اجتماع نیز اندک اندک پدید آمد که در آن پیروان بخدمت پیر رسند . این محل همانست که به ( خانقاه موسوم شد ... ) ( آقای دکتر صفا . مجله مهر . شماره ۴ سال چهارم ) و نیز مراجعه شود به فرهنگ اشعار حافظ ، دکتر رجائی ص ۸۱

۲ - مقاله آقای دکتر صفا مجله مهر . سال چهارم . شماره پنجم .

از اصول مهم تربیتی صوفیه سماع است . بدین معنی که در خانقاه‌ها مجلس سماعی داشتند و برای این کار قوال‌ها را می‌خواندند تا در خانقاه گرد آیند و بنوازندگی و خوانندگی بپردازند و این امر علاوه بر آنکه مرسوم و متداول بود در حال قبض و یا هرگاه که صوفیان را شوقی حاصل می‌آید زیادطرف رجوع این گروه می‌شد .

قوالان یا جزء افراد خانقاه بودند و یا از خارج می‌آمدند و ایشان اغلب اشعار عرفانی جانبخش را با آهنگ و مقام بهمراهی ساز می‌خواندند و گاه صوفیان یا شیوخ نیز خود هنگامی که رقتی بر آنان دست می‌داد بزمزمه اشعار و تغنی می‌پرداختند . بهر حال این گونه مجالس به شوق و حالت حاضرین و چرخ زدن و نعره‌های بیخودانه کشیدن و چاک زدن گریبان و یا حرکات عجیب دیگر که چملمکی نشانه کمال و ارستگی است می‌کشید و باصطلاح صوفیه (حالی دست می‌داد). معمولاً ساکنین خانقاه هر يك بقدر طاقت بقوالانی که از خارج می‌آمدند چیزی باجرت می‌دادند . شیخ محمدعلی مؤذن در باب سماع می‌نویسد : «نفس ناطقه را باستماع خوش از جهت تناسبی که در آنست میل فراوان باشد زیرا حقیقت آدمی را باعالم قدس تناسبی است و عالم قدس همه حسن و جمال نیز همه تناسب و هم‌آهنگی است. پس هرچه که در آن مناسبت باشد نمونه‌ای از آن عالم است و ازین روی آوازخوش موزون نیز نشانه‌ای است از آن عالم ... آواز خوش از جهت ایجاد سرور و شوق بطور مطلق حرام نیست و احادیث منقول از ائمه بحسن سماع دلیل قطعی است...»<sup>۱</sup> در دنباله این کلام محمد علی مؤذن احادیث بسیار برای اثبات قول خود نقل می‌کند و ازین بخوبی مستفاد میشود که صوفیه در حلال ساختن غنا آنکاه که تصوف با تعصب در شریعت آمیخته شد ، سعی داشتند و اتفاقاً این دوره که ما در آن بحث می‌کنیم بیشتر بهمین درد مبتلاست<sup>۲</sup> با ظهور ابوسعید و انتشار شهرت او بر رغم فقهاء و متشرعه مجالس سماع صوفیه اندک اندک نضج و رونق گرفت. درین مجالس آنچه مورد نظر صوفیه واقع می‌شد اشعار لطیف عاشقانه بود و صوفیه این‌گونه اشعار را از معانی ظاهری تأویل می‌کردند تا مورد انکار و ایراد منافقان نشوند . مهارتی که ابو سعید و اصحاب او درین کار داشتند سبب شد که صوفیه

---

۱ - شیخ علی مؤذن . نسخه خطی (در حاشیه فتوت‌نامه متعلق با استاد نفیسی)

نقل از مقاله آقای دکتر صفا مجله مهر

۲ - مقاله آقای دکتر صفا (مجله مهر - شماره هشتم . سال چهارم)

رفته رفته بتوانند لطیف‌ترین اشعار عاشقانه را در مجالس خویش بخوانند و با آن وجد و حال کنند. امام محمد غزالی نیز این گونه تأویلات را جایز می‌دانست و سماع را در بعضی موارد با بعضی شروط تجویز کرد<sup>۱</sup> (مثل آنکه قوال زنی یا کودکی امرد نباشد) مع ذلك در مجالس سماع صوفیه رفته رفته بسیاری ازین حدود رعایت نمی‌شد چون باب تأویل فراز نبود هر گونه شعری را از لغو غزل و وصف پاده و ساده می‌خواندند و سماع می‌کردند و بهنگام ضرورت برای آنها معانی مجازی می‌تراشیدند. نظر بر امردان و ساده رویان را بعضی مباح شعرند چنانکه احمد غزالی برین مذهب می‌رفت و بعدها اوحدالدین کرمانی و فخرالدین عراقی درین کار بیش از آنچه روا بود افراط ورزیدند.

رقص و وجد و پای بازی و خرقة اندازی اندک اندک از مجالس سماع بخانه‌ها نیز تجاوز کرد و گاه بکوی و بازار می‌رسید. وقتی ابوسعید در بازار بنشور می‌گذاشت، با وی می‌زدند و چیزی می‌گفتند. مولانا جلال‌الدین نیز در بازار سماع می‌کرد و برقص و پایکوبی درآمد<sup>۲</sup> و شاید این بیت از مولوی:

علمی بدست مستی دوهزار مست با وی  
بیمیان شهر گردان که خمار شهریارم  
اشاره بامثال این احوال باشد.

سماع در تمام دبستانهای صوفیه وجود نداشت چنانکه فی‌المثل نقشبندیه منسوب به بهاء‌الدین نقشبند (متوفی ۷۹۱) سماع نداشتند ولی در اغلب از دبستانهای صوفیه سماع از امور متداول و رسمی بود. چنانکه از اقوال منقول در سطور فوق برمی‌آید از نظر تربیت صوفیه سماع را اهمیت فراوان است زیرا بر اثر اشتیاقی که در مستمع ایجاد می‌کند وی را بعالم قدسی که منظور همه عارفانست نزدیک می‌کند و ازین تنگنای پست ماده نجات می‌دهد و بالنتیجه دل صوفی را بصیقل صفا صافی می‌سازد و زنگ علایق را از آن می‌زداید. سماع را یک نتیجه مهم دیگر نیز هست و آن اینست که سالکان که در خانه‌ها شدت در بندریاضت و مجاهدت بودند ناچار رگودی و کدورتی در روح ایشان پدید می‌آمد و پیداست که ادامه این حالت منحل منظور حقیقی صوفیه است که ایجاد حال و شوق شدید در صوفی باشد. سماع از

۱ - مقاله آقای دکتر زرین کوب (مجله ینما، شماره یازدهم، سال سیزدهم)

۲ - مقاله آقای دکتر زرین کوب مندرج در مجله ینما شماره اول سال

ایجاد چنین حالتی پیش‌گیری می‌کند و بفرمودهٔ اوحدی :

پیش‌جمعی که این سماع رواست	می‌نماید که بر سبیل دواست
زان‌که طالب پس از ریاضت‌سخت	که برون آورد ز خلوت رخت
هم زادمان ذکر خسته بود	هم ز حرمان خود شکسته بود
اگرش رای شیخ فرماید	که سماع سخن کند شاید ... <sup>۱</sup>

و بطور قطع این گونه مجالس را باید از اسباب عمدهٔ رواج شعر در بین صوفیه بشمار آورد و البته مجالس وعظ صوفیه هم از شعر و ذوق خالی نبود و چنانکه در مجالس سماع حالات و خطرات عارفانه بوسیلهٔ ابیات و ترانه‌های عاشقانه بیان می‌شد در مجالس وعظ و تذکیر آنها نیز ضمن سخن از مقامات و معاملات کار به بیان شطحیات و نقل ابیات می‌کشید و از این‌رو خانقاه‌های صوفیه از اوایل قرن ششم در شمار مهمترین مراکز شعر و ادب درآمد و نه فقط خلفاء و سلاطین و وزراء مسلمان به بنای خوانق و رباطات می‌پرداختند بلکه در قرون بعد کسانی نیز مثل اولجایتو و غازان از سلاطین منول به بنای خوانق پرداختند. متصوفه که برای حصول تجارب و کمالات عقلی و وصول به‌مشایخ و درک صحبت ماجد در افق می‌گشتند در خانقاه‌ها و رباطها با یکدیگر دیدار می‌کردند ؛ در مجالس انس و وجد و سماعی که درین مجامع تشکیل می‌شد بنظم و نقل و انشاد و روایت اشعار می‌پرداختند. درین مجالس رباعیها و غزلهای عاشقانه بازاری رواج داشت و با وجد و جلال و رقص و سماع صوفیه بسیار مناسب می‌نمود. رباعیات عین‌القضاة همدانی و اوحدالدین کرمانی و غزلهای سنائی و عطار که در اکثر آنها معانی و واردات عارفانه در پیرایهٔ الفاظ عاشقانه بیان شده است نمونهٔ اشعار رایج در خانقاهها را بدست می‌دهد که از صبعهٔ صنعت و تکلف عاریست و نتیجهٔ غلبهٔ سکر و وجد است ...<sup>۲</sup>

در باب وجد و حالت در سماع و چرخ زدن و پای کوبی شیخ سعدالدین حموی از عرفای بزرگ قرن هفتم (متوفی در ۶۵۰) گوید :

دل وقت سماع بوی دلدار برد      جان را بسراپردهٔ اسرار برد

۱ - به نقل از تاریخ فرهنگ ایران . تألیف آقای دکتر صدیق ص ۴۰۲

۲ - مجلهٔ یغما سال چهاردهم . شمارهٔ اول . مقالهٔ آقای دکتر زرین‌کوب

( ادب و نقد صوفیه )

این زمزمه مرکبی است مر روح ترا بردارد و خوش بعالم بار برد ۱  
ابوالمفاخر یحیی باخرزی اشعاری را که مغنیان می خواندند بر دو قسم

کرد ۱

د قسم اول آنست که در او تشبیه و تشبیب وصف زنان است و ذکر عشق و مغالزه ایشان و هوا و شوق و شهوت و لعب ایشان هر که چنین اشعار را بهمان معنی که شاعر گفته است و بهمان وجه که خواسته است استماع کند آن سماع حرام باشد و این نوع اشعار و رجز را بلغت عرب اغانی خوانند . و قسم دوم ابیات و اشعاری باشد که در وی ذکر خدای تعالی باشد و معانی ای که بر صفات او دلیل گردد و قلوب را باو مشوق کند و وجد مؤمن صادق را برانگیزاند و آیینۀ مشاهده عارفان را روشن گرداند و طرقات آخرت را باز یاد تو دهد و باحوال صادقان ترا عارف گرداند هر که چنین اشعار را با چنین معانی باغنا استماع کند و او از اهل این احوال باشد آنکاه او را از سماع نصیب باشد و برو حلال شود ... هر کلامی که یاد خدای باشد و از خدای باشد آن کلام راه خدای باشد ، ۲ اما در باره شنیدن این قولها و ترانه ها همه مشایخ یکسان نبودند . بعضی آشکارا شنیدن سماع مبادرت می کردند و از آن ابا و امتناعی نداشتند . بعضی در سر می شنیدند نه آشکارا و با مریدان . و بعضی مانند نقشبندیان مطلق با این امر موافق نبودند . و بعضی از مشایخ مانند سیف الدین باخرزی هنگام سماع جز اشعار مشایخ طریقت و سالکان راه خدای را نمی شنیدند و اجازت نمی دادند که مغنی اشعار عاشقانه بر گوید و ادب مغنی آن بود که در انتخاب اشعار رعایت این معانی را بکند و ابیات مشایخ بزرگ و سالکان راه حق را فرا گرفت تا شایستهٔ محفل صوفیان گردد ، ۳

آنچه اکثر شعرای صوفیه بدان کنایه می زنند این است که سماع در روح متذکر الحان آسمانی است و یا نمونه ایست از صداهایی که روح قبل از وجود بدن می شنید یا قبل از اینکه روح از خداوند جدا شده می شنیده است . مفهوم شعر جلال الدین رومی درین باره است : « آواز جواها و هواها در تغییر ایشان همانهاست که مردم باصوت و عود افشاء می نمایند . وقتی مادر پشت آدم بودیم این صداها را

۱- تاریخ فرهنگ ایران آقای دکتر صدیق صفحه ۴۰۲ - تاریخ تصوف

دکتر غنی ص ۳۹۲

۲- تاریخ ادبیات در ایران . تألیف آقای دکتر صفا . جلد سوم ص ۱۹۶

۳- تاریخ ادبیات در ایران . تألیف آقای دکتر صفا ص ۱۹۷

از بهشت می شنیدیم - خاک و آب اگر بر ما حجاب افکندند ولی ما باز بر می گردیم و متذکر این آوازه های آسمانی می شویم تا با این حجاب های خاکی احاطه شده ایم چگونه این صداهای رقص آور از جوها بما می رسد نغمه هاییکه از غیب بگوش ما می رسد حرکات جوها و هواها را ایجاد می نمایند . هجویری می گوید : سماع را نمی توان ببندی یا خوبی توصیف کرد - باید بنتایج حاصله از آن متوجه شد مثلاً وقتی راهبی بسمت خراباتی رود آنجا صومعه می شود و چون مستی بصومعه رود آنجا خرابات است پس هر کس که قلبش از شراب تفکر که در خدای می نوشد سماع و آلات موسیقی او را فاسد نمی نماید . همینطور است حال در رقص که با حرکاتی همراه می باشد و این حرکات همان میل بخلاصی روح است یا از خلوص روح است ... ۱۴

یکی از هدف های غائی صوفیه از تشکیل مجالس رقص و سماع ایجاد تمرکز ذهن در مریدان بوده است ۲ و بخصوص در مواقعی که سالکان را مشکلی و یا باصطلاح واقعیهی روی می داده پیران طریقت در رفع آن می کوشیده اند و درین راه بمرید دستورهایی می داده اند و وی را بانجام کارهایی سخت و ریاضتهای نسبتاً دشوار وادار می ساخته اند . مثلاً یکی ازین کارها شرکت دادن مریدان در همین مجالس سماع و رقص است و بسیار اتفاق افتاده که مریدی پس از شرکت در مجلس رقص و سماع وقتش خوش گشته و مشککش بر طرف شده است .

ابن بطوطه طنجه سیاح معروف مراکشی (م: ۷۷۹) که در قرن هشتم بمصر و آسیای صغیر و ایران و هند و نقاط دیگر مسافرت کرده بسیاری از خانقاهها را دیده و در سفرنامه خود از چگونگی آنها سخن رانده است . مخصوصاً در آسیای صغیر هنگام ورودش بشهرهای مختلف آن سرزمین دسته هایی مختلف فتیان ۳ او را بخانقاهها و زوایای خود بمهمانی دعوت می کرده اند و مخصوصاً تشکیل مجالس سماع جزء بر نامه های پذیرایی و تشریفات خاص آنان بوده است . ابن بطوطه داستانهای دلکش پیرامون این ضیافتها نقل کرده است و برای نمونه ما هم یکی از سرگذشتهای

---

۱- اسلام و تصوف . تألیف نیکلسون ترجمه آقای مدرس نهاوندی . چاپ

زوار ص ۶۶

۲- از افادات استاد محترم آقای دکتر مینوچهر .

۳- نگارنده براهنمایی استاد سعید نفیسی رساله یی در باب فتوت و فتیان

بنام (آیین جوانمردی) نوشته که آماده چاپ است .

او را ذکر می‌کنیم « دستۀ اخیتہ الفتیان یا برادران جرانمرد در هر شهر و آبادی و قریه از بلاد روم وجود دارد . اخیه جمع اخی است که بمعنی ( برادر من ) می‌باشد . این گروه در غریب نوازی و اطعام و بر آوردن حوائج مردم و دستگیری از مظلومان و کشتن شرطه‌ها و سایر اهل شهر در تمام دنیا بی‌نظیر اند . ( اخی ) در اصطلاح آن نواحی کسی را گویند که از طرف همکاران خود و سایر جوانان مجرد بعنوان رئیس و پیش‌کسوت انتخاب می‌شود . این طریقه را فتوت نیز می‌نامند . پیش‌کسوت هر یک از گروه‌ها خانقاهی دارد مجهز بفرش و چراغ و سایر لوازم . اعضای وابسته بهر کدام از گروه‌ها آنچه را از کار و کاسبی خود بدست می‌آورند هنگام عصر تحویل پیش‌کسوت خود می‌دهند و این وجوه صرف خرید میوه و خوراک می‌شود که در خانقاه بمصرف می‌رسد .

این جماعت مسافرینی را که وارد شهر می‌شود در خانقاه خود منزل می‌دهند و مسافر تا هنگامی که بخواهد آن شهر را ترک کند مهمان آنان تلقی می‌شود .

اگر شبی مسافر نرسید غذایی را که تهیه می‌شود خودشان می‌خورند و سپس برقص و آواز می‌پردازند تا فردا دوباره بر سر کسب و کار خود بروند و باز آنچه را که بدست می‌آورند وقف خانقاه سازند این گروه را فتیان ( جوانمردان ) می‌نامند و پیش‌کسوتشان بطوریکه گفتیم ( اخی ) نامیده می‌شود . من در تمام دنیا مردمی نیکوکار تر از آنان ندیده‌ام گرچه اهالی شیراز و اصفهان هم بروش جوانمردان تشبه می‌جویند لیکن اینان در غریب نوازی و مهربانی بیشتر و بیشتر اند .

روز دوم ورود ما یکی از جوانمردان پیش‌شیخ شهاب‌الدین حموی آمد و بزبان ترکی که من آن روز نمی‌فهمیدم چیزی گفت . آن جوان جامه‌ای ژولیده بر تن و کلاه نمادی بر سر داشت . شیخ مرا گفت می‌دانی چه می‌گوید ؟ گفتم نه گفت او ترا باتفاق دوستانت بمهمانی دعوت می‌کند من تعجب کردم و گفتم بسیار خوب ، چون او مراجعت کرد بشیخ گفتم : « این مرد بیچاره‌ای است و طاقت مخارج مهمانی را ندارد نباید موجب زحمت او شد » . شیخ خندید و گفت وی یکی از رؤسای جوانمردان است و شغلش خرازی است در حدود دوست تن از پیشه‌وران تحت ریاست اویند و خانقاهی دارند که هر چه روز بدست می‌آورند شبانه در آنجا خرج می‌کنند . پس از نماز مغرب همان مرد آمد و ما را بخانقاه برد . زاویه نیکویی بود . بساطهای رومی زیبا گسترده و چراغهای عراقی متعدد روشن کرده و پنج عدد پیه سوز در مجلس وجود داشت . پیه سوز چراغ مسی سه پایه‌ای است که بر سر آن چیزی جلاس مانند از مس کار گذاشته‌اند ...



در این مجلس جمعی از جوانان رده بر کشیده بودند . هر يك از آنان قبایی بر تن و موزه‌ای بر پای داشتند و خنجری باندازه دو ذراع بکمربسته بودند و کلاه پشمی سپیدی بر سر داشتند که از نوک آن منگوله‌ای باندازه يك ذراع و عرض دو انگشت آویزان بود . این گروه چون در مجلس می‌نشینند کلاه از سر برمی‌گیرند و آنرا در پیش خود می‌گذارند و از زیر کلاه عرقچین زیبایی از زردخانی یا پارچه دیگر بر سر دارند . در میان مجلس يك جای سکوماندی هست که مخصوص واردین می‌باشد . غذای زیاد بامیوه و حلوا پیش آوردند و پس از صرف غذا برقص و آواز برخاستند و مارا رفتار آنان بنایت خوش افتاد و از کرم و بزرگواری‌شان در شگفت شدیم ، و اواخر شب مراجعت کردیم و آنان در خانقاه ماندند ،<sup>۱</sup>

## سماع در شعر و ادب فارسی

### الف : سماع در شعر فارسی

بسیاری از شاعران از روزگاران قدیم تا دوره معاصر الفاظ ، سماع ، غنا ، رقص ، دست افشانی ، پایکوبی ، مطرب ، مغنی ، وجد ، حالت و مانند اینهارا در شعرهای خود آورده‌اند . برخی از آنان تنها به ظاهر واژه سماع توجه داشته و آنرا بمعنی شنیدن آواز و نغمه‌ساز و یا بمعنی مطلق آوازخوش به کار برده‌اند و بمعنی اصلاحی آن توجه نداشته‌اند . از میان این همه شاعران - برای جلوگیری از اطاله کلام - تنها به ذکر عده‌ای از مشاهیر آنان و نقل یاره‌ای از ابیات اکتفا می‌کنیم ،

ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی<sup>۲</sup> (م. ۳۲۹) سماع را بمعنی شنیدن آواز خوش و بانگ ساز آورده است ؛

سماع و باده گلگون و لعبتان چوماه	اگر فرشته ببیند در اوفتد در چاه
نظر چگونه بدوزم که بهردیدن دوست	ز خاک من همه نرگس دمد به جای گیاه
کسی که آگهی از ذوق عشق جانان یافت	ز خویش حیف بود گردمی بود آگاه <sup>۳</sup>

۱- ترجمه سفرنامه ابن بطوطه (آقای موحد) . چاپ بنگال ترجمه و نشر کتاب ص ۲۸۳ - ۲۸۱ جلد اول .

۲- احوال و آثار رودکی را مرحوم استاد سعید نفیسی در سه مجلد تدوین و طبع کرده است .

۳- احوال و اشعار رودکی ص ۱۰۲۱ (۱۳۱۹ شمسی) .

فرخی سیستانی (ابوالحسن علی بن جلولوغ)<sup>۱</sup> شاعر نامدار قرن چهارم و پنجم (م : ۴۲۹) گوید :

من بی کنار بوسه نخواهم ز هیچکس  
از تو بتا به دیدن تو کردم اقتصار  
بوس و کنار و لهُو و سماع و سرودرا  
دارم دگر به دولت دستور شهریار<sup>۲</sup>  
همو در قصیده‌ای گوید :  
سبزه گشت از در سماع و شراب  
ایضا در قصیده‌ای گوید :

دل تو باد سوی لهُو و چشم ، سوی نکار  
دو گوش سوی سماع و دو دست سوی مدام<sup>۴</sup>  
منوچهری دامغانی (ابوالنجم احمد بن قوص بن احمد)<sup>۵</sup> شاعر مشهور قرن پنجم (م : ۴۳۲) در قصیده‌ای گفته است :

این سماع خویش و این ناله زیر و بم را  
نغمه از گوش دل و گوش هویدا نشود<sup>۶</sup>  
همو در قصیده‌ای گفته :

به سماعی که بدیعت کنون گوش بنه  
به نبیدی که لطیف است کنون دست بیاز<sup>۷</sup>  
ایضا در قطعه‌ای گوید :

من و نبید و به خانه درون سماع و رباب  
حسود بر در و بسیار گوی در سکه<sup>۸</sup>  
لامعی گرگانی (ابوالحسن بن محمد بن اسماعیل لامعی بکر آبادی دهستانی  
گرگانی)<sup>۹</sup> شاعر اواسط قرن پنجم در قصیده‌ای گوید :

۱- برای اطلاع از احوال فرخی مراجعه شود به ، احوال فرخی تألیف آقای  
دکتر غلامحسین یوسفی - دیوان فرخی بکوشش آقای دکتر دبیرسیاقی - برگزیده  
اشعار فرخی (مرحوم رشید یاسمی) - دیوان فرخی (دکتر دبیرسیاقی) .

۲- دیوان ص ۱۹۱

۳- دیوان فرخی ص ۱۳ - چاپ آقای دکتر دبیرسیاقی .

۴- ایضا دیوان فرخی ص ۲۴۲

۵- دیوان منوچهری به تصحیح آقای دکتر دبیرسیاقی .

۶- دیوان منوچهری ، چاپ دوم ص ۱۳ .

۷- ایضا دیوان منوچهری ص ۴۰ .

۸- دیوان منوچهری ص ۲۲۵ .

۹- تاریخ ادبیات در ایران تألیف آقای دکتر صفاج ۲- دیوان لامعی به تصحیح

شادروان سعید نفیسی (۱۳۱۹) .

سماع و بادیه و معشوق و خانه خالی از دشمن

خوشا با طالع سلطان و خواجه کین چهار آید<sup>۱</sup>

ازرقی هروی (ابوبکر زین الدین بن اسماعیل و راق)<sup>۲</sup> از شاعران قرن پنجم

در قصیده‌ای گفته است :

صبا بسوی گل سرخ برد وقت سحر سماع بلبل روشن روان ز شاخ چنار<sup>۳</sup>

هم او در قصیده دیگری گفته :

مطرب از رامش چون زهره نباید پرداخت

ساقی از گردش چون چشم نشاید بسی کار

شب و روز از می و شادی سماع و دلبر

نبود خوب تهی دست و دل و گوش و کنار<sup>۴</sup>

مسعود سعد سلمان شاعر قرن پنجم و اوایل قرن ششم (م : ۵۱۵) گوید :

گوش روزای نکار مشکین خال گوش بر ربط بکیر و نیک بمال

من ز بهر سماع خواهم گوش بی سماع مدار در هر حال<sup>۵</sup>

حکیم سنائی غزنوی (ابوالمجدد مجدود بن آدم)<sup>۶</sup> شاعر و عارف بلند مقام قرن ششم

(م : ۵۲۵) در قصیده‌ای گوید :

سماع روح عاشق را نه از نقل آورد ناقل

شماع شمع حکمت را نه از عقل آورد پزدان

هر آنک اندر سماع آید همه علمش هدر گردد

هر آنک اندر شماع افتد شود دیوانه در گیهان<sup>۸</sup>

پروژه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
موسسه تخصصی زبان و ترجمه  
موسسه تخصصی زبان و ترجمه

- 
- ۱- دیوان لامعی ص ۲۳.
  - ۲- تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۲ آقای دکتر صفا - دیوان ازرقی (مرحوم نفیسی).
  - ۳- دیوان ازرقی ص ۲۰.
  - ۴- ایضاً دیوان ازرقی ص ۳۶.
  - ۵- تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ - دیوان مسعود سعد به تصحیح مرحوم رشید یاسمی .
  - ۶- برگزیده اشعار مسعود ص ۱۶۵ .
  - ۷- تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ آقای دکتر صفا - دیوان سنائی (آقای مدرس رضوی) .
  - ۸- دیوان سنائی ص ۴۳۴ .

نیز در قصیده‌ای چنین گوید :

زهره به نشاط آید چون یافت سماعت  
خورشید به رشک آید چون دید جمالت<sup>۱</sup>  
ایضاً در قصیده‌ای گوید :

ای یسار بی تکلف ما را نبید باید  
جام و سماع و شاهد حاضر شدند باری  
وین قفل رنج ما را امشب کلید باید  
وین خر قه‌های دعوی برهم درید باید<sup>۲</sup>

سید حسن غزنوی (اشرف الدین ابو محمد حسن بن محمد حسینی غزنوی مشهور  
به اشرف)<sup>۳</sup> (م : ۵۵۶) در قصیده‌ای گوید :

وقت آنست که مستان طرب از سر گیرند  
طربان راوندیمان را آواز دهند  
طره شب ز رخ روز همی برگیرند  
تاسماعی خوش و عیشی بنوادر گیرند<sup>۴</sup>

بلمعالی رازی (دهخدا ابوالمعالی)<sup>۵</sup> از شاعران مشهور عهد سلجوقیان  
(م : ۵۴۱) گفته است :

بریدی از دل من راحت و نشاط سماع  
گسستی از تن من لذت طعام و شراب<sup>۶</sup>  
عبدالواسع جبلی (امام بدیع الزمان عبدالواسع بن عبدالجامع بن عمران بن

ربیع غرجستانی الجبلی)<sup>۷</sup> (م : ۵۵۵) در قصیده‌ای چنین سروده :

می همی خور بر سماع مطربین کو پیش تو  
همو در قصیده دیگری آورده :  
بربط خوب و رباب نغز و چنگ ترزند<sup>۸</sup>

نوروز و عید و سبزه و عیش و سماع و می بهم

خوش گشت ما را خاصه بر دیدار روی آن صنم<sup>۹</sup>

رتال جامع علوم انسانی

- ۱- دیوان ص ۷۶۶ .
- ۲- دیوان ص ۸۷۴ .
- ۳- تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۲ ص ۵۸۶ .
- ۴- ایضاً همان کتاب ص ۵۹۲ .
- ۵- تاریخ ادبیات در ایران تألیف آقای دکتر صفا ج ۲ .
- ۶- همان کتاب ص ۶۰۳ .
- ۷- ایضاً همان کتاب ص ۶۵۰ .
- ۸- دیوان عبدالواسع جبلی به اهتمام آقای دکتر صفا ص ۱۱۵ ( ج اول

قصائد).

- ۹- همان کتاب ص ۲۵۹ .

انوری ابیوردی (اوحالدین محمد بن محمد یا علی بن اسحق)<sup>۱</sup> از گویندگان  
نامبردار نیمه دوم قرن ششم هجری در قصیده‌ای گوید ،  
بلبلان نیز در سماع و سرود      هدهدان نیز با کلاه و قبای<sup>۲</sup>  
مجیرالدین بیلقانی (ابوالمکار مجیرالدین)<sup>۳</sup> (م ۵۸۶) در قصیده‌ای  
گوید ،

وقت آنست که مستان طرب از سرگیرند  
تجاج زرین م از تبارك شب برگیرند  
شاهدان شمع ز کاشانه بسرون اندازند  
قدسیان مشعله هفت فلک درگیرند  
نقل خشک از لب چون شکر معشوق برند  
می‌روشن به سماع غزل تر گیرند ...

نعره نوش و شاقان و سماع خوش چنگ  
جان‌فزایند که صبح و جهان برگیرند<sup>۴</sup>  
خاقانی (حسان العجم افضل الدین بدیل ابراهیم بن علی خاقانی حقایقی شروانی)<sup>۵</sup>  
شاعر بسیار معروف قرن ششم (م ۵۶۵) در قصیده‌ای گوید ،

مرغ صبح از سماع بس کردست      ز آنکه دیربست تا پرافشاندست  
بلبله در سماع مسرغ آسا      از گلو عقد گوهر افشاندست ...  
گوشها پر نوای<sup>۶</sup> داوردی است      کز سر زخمه شکر افشاندست<sup>۷</sup>

همو در قصیده‌ای دیگر گوید: *مطالعات فرهنگی*  
اشک در رقص است و ناله در سماع *رساله علوم انسانی*  
رقص جان خواهم فشانده<sup>۸</sup>

۱- تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ ص ۶۵۶ - دیوان انوری ج ۲ تصحیح  
آقای مدرس رضوی .

۲- دیوان انوری ج ۱ ص ۴۵۱ (آقای مدرس رضوی).

۳- تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ ص ۷۲۱ .

۴- تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ ص ۷۲۵ .

۵- تاریخ ادبیات در ایران ص ۷۷۶ - دیوان خاقانی به تصحیح آقای

دکتر سجادی چاپ زوار .

۶- در نسخه عهد انرسونی ، سماع .

۷- دیوان خاقانی . چاپ امیر کبیر ص ۷۳ .

۸- همان کتاب ص ۹۴ .

همو در قصیده گفته ،

اشك من در رقص ودل درحال و ناله در سماع

من دریده خرقه صبر و فغان آورده ام<sup>۱</sup>

نیز در مثنوی تحفة المراقین گوید ،

این از ره وجد جان همی باخت	و آن از سر حال سر می انداخت
این ازرق چرخ چاک می زد	و آن چتر سحر به خاک می زد
هر يك به سماع شعرت از آه	مجروح کنان مرقع ماه
بر خاک زده عمامه فی الحال	انداخته طیلسان به قوال ... <sup>۲</sup>

نظامی گنجوی ( حکیم جمال الدین ابو محمد الیاس بن یوسف بن زکی بن

مویذ) <sup>۳</sup> (م ، ۶۱۴) در مثنوی خسرو شیرین گوید ،

سخن گفتم چو دولت وقت می دید	سخن هایی که دولت می پسندید ...
سماع ساقیان را کرده مدهوش	معنی را شده دستان فراموش <sup>۴</sup>

نیز در اسکندرنامه آورده ،

معنی دلم دور گشت از نصیب	سماعی ده امشب مرا دلفریب <sup>۵</sup>
--------------------------	---------------------------------------

ظهیر فاریابی (ظهیر الدین ابوالفضل طاهر بن محمد) <sup>۶</sup> شاعر مشهور قرن ششم (م ، ۵۹۸) گوید ،

خوشا شراره عشقی به دل که همچو سپید	کنم ترانه سوزندگی به رقص و سماع <sup>۷</sup>
------------------------------------	--

شیخ عطار (فریدالدین ابو حامد محمد بن ابوبکر بن اسحق) <sup>۸</sup> (م ، ۶۱۸) در الهی نامه گوید ،

شیراز، نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

- ۱- دیوان خاقانی ص ۲۳۳
- ۲- تحفة المراقین. چاپ آقای دکتر یحیی قریب ص ۶۰ .
- ۳- تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۲ ، ص ۷۹۸ - دفتر هفتم گنجینه نظامی (وحید دستگردی) .

- ۴- خسرو شیرین ، چاپ دوم ص ۴۵۳
- ۵- اسکندرنامه (نقل از دفتر هفتم گنجینه گنجوی) ص ۶۰
- ۶- تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۲ ، ص ۷۵۰ - دیوان ظهیر فاریابی بکوشش آقای هاشم رضی .
- ۷- دیوان ظهیر ص ۲۴۸ .
- ۸- تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ - جستجو در احوال و آثار عطار (سعید نفیسی) - احوال و نقد آثار عطار (استاد فروزانفر) .

چنین باید سماع نی شنودن  
 زنی کشته شدن در چون غنودن  
 چونام دوست بنیوشی چنین شو  
 به يك يك ذره بحری آتشین شو<sup>۱</sup>  
 استاد فروزانفر در کتاب (شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین  
 محمد عطار نیشابوری) نوشته اند ،  
 «لفظ نی در این حکایت شیخ را متوجه سماع و آداب آن می کند و میگوید ،  
 شرط سماع آنست که از خود فانی شوی چنانکه از حق بشنوی نه آنکه به نفس شنیده  
 باشی و به لهو گرایی»<sup>۲</sup> .

عطار در یکی از غزلیات گوید ،

ز آرزوی سماع و شاهدومی  
 از همه عاشقان فغان برخاست  
 نیز در غزلی دیگر گوید ،

صبحدم چون سماع گوش کنی  
 دیده را سخت خواب می آرد  
 مطرب مسارباب می سازد  
 ساقی مسا شراب می آرد  
 نیز در (اسرارنامه) گوید ،

که داند کاین هزاران مهره زرین  
 چرا گردند در نه حقه چندین  
 درین دریا چرا غواص گشتند  
 سماهی نیست چون رقاص گشتند؟<sup>۳</sup>

مولانا جلال الدین شاعر و عارف نامیر دار قرن هفتم (م ، ۶۷۲) - که خود  
 در سماع طریقه ای خاص دارد و فرقه مولویه بدو منسوبند - در مثنوی معنوی و کلیات  
 شمس (دیوان کبیر) فراوان از سماع و دست افشانی و رقص و پایکوبی و وجد و حالت  
 سخن رانده است چنانکه در غزلی فرماید ،  
 سردگشتی باز ذوق مستی و نقل و سماع  
 چون بدیدندی بناگه ماه خوب اخلاق را  
 در غزلی دیگر بتفصیل از سماع سخن رانده ،  
 سماع آرام جان زندگان است  
 کسی داند که اورا جان جان است

۱- الهی نامه عطار (نقل از شرح احوال و آثار عطار آقای فروزانفر  
 ص ۱۵۷) .

۲- ایضاً همان صفحه .

۳- اسرارنامه ، چاپ تهران ص ۱۰۸ .

۴- برای اطلاع از احوال و آثار مولوی مراجعه شود به کتاب زندگانی  
 مولانا (استاد فروزانفر) .

۵- دیوان شمس ، جزو اول ، ص ۲۰۳ (به تصحیح استاد فروزانفر) .

که او خفته میان بوستان است  
اگر بیدار گردد در زیانست  
نه در ماتم که آن جای فغانست  
کسی کان ماه از چشمش نهانست  
سماع از بهر وصل دلستانست  
سماع این جهان و آن جهانست  
همی گردند و کعبه در میانست...<sup>۱</sup>

کسی خواهد که او بیدار گردد  
ولیک آن کوبه زندان خفته باشد  
سماع آنجا بکن کانجا عروسی است  
کسی کو جوهر خود را ندیدست  
چنین کس را سماع و دف چه باید؟  
کسانی را که روشن سوی قبله است  
خصوصاً حلقه‌ای کنندر سماعند  
در غزل دیگری گوید:

به سماع و طوی بنشین به میان کوی بنشین

که کسی خودت نبیند ، طرب از می احد کن<sup>۲</sup>

در مثنوی نیز اشارات متعددی به سماع و رقص نموده است . از جمله در قصه

بازرگان و طوطی گوید :

با طرب ترا سماع و بانگ جنگ...<sup>۳</sup>

ای بدی که تو کنی در خشم و جنگ

و داستان پیر چنگی را چنین آغاز می کند :

بود چنگی مطربی با کر وفر

آن شنیدستی که در عهد عمر

یک طرب زاواز خویش صدشده

بلبل از آواز او بیخود شده

وز نوای اد قیامت خاستی

مجلس و مجمع دمشق آراستی

مردگان را جان در آرد در بدن

همچو اسرافیل کاوازش به فن

پارسیل بود اسرافیل ترا

در قصه (فر و ختن صوفیان بهیمة مسافر را جهت سماع) گوید :

مرگب خود مرد و در آخر کشید

صوفی در خانقاه از رم رسید

نه آنچنان صوفی که ما گفتیم پیش

آبکش داد و علف از دست خویش

چون قضا آید چه سود است احتیاط

احتیاطش کرد از سهو و خبط

کاد فقر ان یسمی کفر ا یبیر

صوفیان تقصیر بودند و فقیر

۱- ایضاً دیوان شمس ، ص ۲۰۳ .

۲- دیوان کبیر ( کلیات شمس ) به تصحیح استاد فروزانفر ، جزو چهارم

ص ۱۴۳ .

۳- مثنوی ، دفتر اول . به تصحیح نیکلسن ، ص ۹۶ .

۴- مثنوی ، دفتر اول ص ۱۱۶ .



ای توانگر تو که سیری هین مخند  
از سر تقصیر آن صوفی رعه  
هم در آن دم آن خرك بفرختند  
ولوله افتاد اندر خانقه  
ماهم از خلقیم جان داریم ما  
وان مسافر نیز از راه دراز  
صوفیانش یك بیک بنواختند  
لوت خوردند و سماع آغاز کرد  
چون سماع آمد ز اول تا کران  
خربرفت و خربرفت آغاز کرد  
از ره تقلید آن صوفی همین  
چون گذشت آن نوش و جوش و آن سماع  
رخت از حجره برون آورد او  
تارسد در همراهم او می شتافت  
خادم آمد، گفت صوفی خر کجاست؟  
گفت من خر را به تو بسپردم  
گفت والله آمدم من بارها  
تو همی گفتی که خر رفت ای پسر  
گفت آنرا جمله می گفتند که خوش شانی و مطالعات مرمرا هم ذوق آمد گفتنش  
مرمررا تقلیدشان بس یاد داد

بر کسری آن فقیر دردمند  
خر فروش در گرفتند آن همه  
لوت آوردند و شمع افروختند  
که امشبان لوت و سماعست و شره  
دولت امشب میهمان داریم ما  
خسته بود و دید آن اقبال و ناز  
نرد خدمتهای خوش می باختند  
خانقه تا سقف شد پر دود و گرد...  
مطرب آغازید یك ضرب کران  
زین حرارت جمله را انباز کرد  
خربرفت آغاز کرد اندر حنین  
روز گشت و جمله گفتند الوداع  
تا به خر بر بندد آن همراه جو  
رفت در آخر خر خود را نیافت  
گفت ، خادم ریش بین جنگی بخاست  
من ترا بر خر موکل کرده ام ...  
تا سرا واقف کنم زمین کارها  
از همه گویندگان باذوق تر  
که دوصد لعنت بر آن تقلید باد ...  
نا تمام